

**خاتمه فن بديع**

**در**

**سرقات ادبی**



این فصل را در کتب بدیع عربی و فارسی، تحت عنوان سرقات شعری آورده‌اند؛ و مقصودشان، شرح انواع دزدیها و عاریتها و اقتباسهای دزدانه شعرا، از یکدیگر است که از دیرباز معمول بوده و هنوز هم مابین موزون طبعان تُنک مایه، بویژه طبقه نوحاستگان که سودای شعر و شاعری در سر می‌پروراندند، رایج و متداول است.

نظامی گنجوی، اشاره به همین سرقات و عاریت گرفتن‌های شعری دارد، که گفته است:

عاریت کس نپذیرفته‌ام      آنچه دلم گفت بگو، گفته‌ام

(مخزن الاسرار)

اجرت<sup>(۱)</sup> خورِ دسترنج خویشم      گر محتشم ز گنج خویشم

گنج دو جهان در آستینم      از دزدی و مفلسی چه بینم

(لیلی و مجنون)

سعدی در گلستان، در حکایت شیادی که گیسوان بر تافته بود و دعوی سیادت و شاعری می‌کرد و معلوم شد که هر دو را دروغ گفته است، می‌گوید: «شعرش در دیوان انوری یافتند»، یعنی اشعار انوری را سرقت کرده و به نام خود خوانده بود.

بدین سبب است که اساتید فن، سفارش می‌کنند که از دزدان و راهزنان ادبی غافل نباید بود و ازین طایفه تا ممکن است، پرهیز باید داشت! به قول نظامی:

مرد پر مایه را گر آگاه است      شحنه باید، که دزد در راه است

در این باره، ابراهیم غزی<sup>(۲)</sup> شاعر تازی گوی نامدار قرن ششم هجری (متوفی ۵۲۴

---

۱- اجری: خ.

۲- ابو اسحاق ابراهیم بن عثمان کلیبی غزی، منسوب به شهر (غزه) از شعرای تازی گوی خوش طبع قرن ششم هجری است که

هـق.) چه خوب گفته است:

فَالْوَا تَرَكَتَ الشِّعْرَ، قُلْتُ صَرُورَةً  
 حَلَّتِ الْكَدْيَا فَلَآ كَرِيمٌ يُرْتَجَى  
 وَمِنَ الْعَجَائِبِ أَنَّهُ لَا يَشْتَرَى  
 بَابُ الدَّوَاعِي وَ الْبَوَاعِي مُغْلَقٌ  
 مِنْهُ السُّوَالُ وَ لَا مَلِيحٌ يُعْشَى  
 وَ مَعَ الْكَسَادِ يُخَانُ فِيهِ وَ يُسْرَقُ<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

باری این فصل را ادبای قدیم به سرقات شعری اختصاص می‌دادند، ولیکن چون عمل سرقت و دزدی و انتحال، اختصاص به سخن منظوم ندارد، بلکه اعم از نظم و نثر است، ما آن عنوان را به سرقات ادبی تبدیل کردیم تا شامل همه انواع سخن از نظم و نثر کتاب و مقاله و گفتارهای وعظ و خطابه و سخن رانی نیز بشود. و مقصود ما از «ادب» در اینجا کلی تراوشهای ذوقی و فرهنگی است اعم از علوم و ادبیات نه خصوص اصطلاح «ادبی» مقابل «علمی».

چه بسا اتفاق افتاده است که اشخاص فرومایه بی‌آزم و بی‌ایمان که هوس تألیف و تصنیف و سودای شهرت و بلندنامی دارند، به جای اینکه بنیه و سرمایه علمی و ادبی خود را، تقویت کنند، دستبرد به مؤلفات دیگران زده‌اند، و کتابی را که مؤلفش مجهول است یا با افکندن نام مؤلف، سر تا پا، همه کتاب، یا مواضع مهم پر ارزش آن را به النقا، عیناً و بی‌کم و زیاد، یا با تبدیل لباس - یعنی تغییر عبارت - بدزدی برده و آن را به خود نسبت داده‌اند.

حاجت به یادآوری نیست که اشخاص فاضل دانشمند امین با تقوی هرگز زیر بار این قبیل خیانتها و رسواییها نمی‌روند.

پاره‌یی از همان صنف طُرَّاران شوخ چشم را دیده‌ایم که به محض اینکه فکر تازه، حتی

→ مدتی در ایران می‌زیسته است، از جمله چندی در بلخ اقامت و بارشید و طواط - صاحب حدائق السحر - معاشرت و مصاحبت داشت، چنانکه در صنعت «تأکید المدح بمایشبه الذم» بدان اشاره کرده است.

۱- گفتند: شعر و شاعری را رها کردی، گفتم: ناچار به ترک شاعری گفتم، چرا که موجبات و انگیزه‌های شاعری را، در فروسته است.

- روزگار از مردان بزرگ کریم و زیبارویان ملیح خالی شده است، نه مرد کریم بخشنده‌یی هست که امیدبخش و احسان از وی داشته باشم، و نه زیبا روی با ملاحظتی است که با او عشق‌بازی کنم. (یعنی نه مرد جواد کریم وجود دارد که در مدح او قصیده بسازیم و نه زیبا طلعتی که در خور عشق‌بازی باشد و درباره او غزل بگویم.)

- شگفتناکه متاع شعر در این روزگار، خریدار ندارد، با وجود کساد بازار، باز خیانت و دزدی در آن معمول و

متداول است.

یک اصطلاح و عبارت لطیف ادبی بی سابقه، از زبان شما می‌شنوند، یا در نوشته‌های شما می‌خوانند، بر فور آنرا به چابکی و تردستی می‌ریابند و به خود می‌بندند، و چنان بخرج می‌دهند که پنداری میراث اجداد یا فرزند نوزاد خود ایشان است، غافل از اینکه محتسب در بازار، و پاسبان بیدار است، هنوز دانشمندان و نقّادان بصیر در گوشه و کنار وجود دارند که این قبیل اطفال حرام زاده را از فرزندان صلیبی حلال‌زاده و گوهر سالم بی عیب را، از کالّه فاسد مغشوش باز می‌شناسند: «توهمی پوشی و، او رسواتر است»

پیش بینایان خبرگفتن خطاست  
بندگان خاصّ علام الغیوب  
کان دلیل غفلت و نقصان ماست  
در جهان جان جوایس القلوب

### سرقت اسناد و مآخذ تحقیقات فضلا و دانشمندان

باز یکی از انواع «سرقت ادبی» که متأسفانه در روزگار ما میان همان طایفه بی مایه سست اندیشه، معمول شده، و آن را حق‌کشی و دستبرد ناجوانمردانه باید شمرد، سرقت اسناد و مآخذ تحقیقات علمی و ادبی فضلا و دانشمندان است؛ که چون اتفاقاً دزدگیر هم ندارد، آن را «دزدی بی برگه و بی نام و نشان» می‌توان لقب داد، و ما برای آن نوع سرقت، در ردیف اصطلاحات دیگر «شیادی و دغل‌کاری» وضع کرده‌ایم که شرح آن را در انواع سرفقات خواهیم آورد.

### سرقت ترجمه

باز یکی از سرفقتهای ادبی این است که، کتابی یا مقاله‌بی تحقیقی را از زبان‌های دیگر ترجمه و آن را به عنوان تألیف خود قلمداد کنند، و این نوع سرقت، اختصاص به مترجمان فارسی ندارد، بلکه در ترجمه‌های عربی و دیگر زبانها نیز، دیده و شنیده شده است. این قبیل سرفقتهای در شعر نیز معمول بوده و هست.

بعد از این درباره ترجمه نیز به تفصیل سخن خواهیم گفت.

### نوکردن جامه الفاظ

باز یکی از انواع سرفقتهای ادبی آن است که خلاصه تحقیق کسی را که در کتابی یا مقاله‌بی نوشته است، فرامی‌گیرند و آن را در قالب انشاء نو می‌ریزند، و با تبدیل جامه الفاظ، آن را تألیفی تازه از خود قلمداد می‌کنند.

این نوع «سرقت» نیز، اختصاص به زبان فارسی و سخن نثر ندارد، بلکه در سخن منظوم و زبان‌های دیگر نیز رایج و شایع است، در این باره نیز، بعد از این مشروح تر سخن خواهیم گفت.

### انواع سرقت ادبی

«سرقت ادبی» انواع بسیار دارد که در کتب بدیع فقط به کلیات مختصر، که آن هم محصور به دایره سخن منظوم است، اکتفا کرده و به جزئیات نپرداخته‌اند، ما نیز نمی‌توانیم در این مختصر که به منظور کتاب درسی، برای دانشجویان نوشته می‌شود، همه انواع سرقات را با ذکر امثله و شواهد بنویسیم، و حق این است که در این باره کتابی مستقل نوشته شود، چیزی که هست تا آنجا که ممکن و مناسب حال و مقام بوده است ما این فصل را از دیگر کتب بدیع فارسی و عربی مبسوط‌تر و مفصل‌تر نوشته‌ایم و به پاره‌یی از جزئیات و موارد مهم «سقات ادبی» که پیشینگان در مؤلفات خود متعرض آن نشده‌اند اشاره نموده‌ایم، و انواع سرقات را - اعم از اصول و توابع و فروع - در تحت یازده اصل کلی جمع کرده‌ایم که شرح آن را عنقریب خواهیم دید.

یازده اصل کلی  
در  
انواع سرقات ادبی



فصل سرقات ادبی، موافق آنچه ما خود، طرح و پی‌ریزی کرده‌ایم، مشتمل بر یازده اصل کلی یا یازده عنوان است، بدین قرار:

- |   |                  |
|---|------------------|
| ۱- نسخ یا انتحال                                    | ۲- مسخ یا اغاره  |
| ۳- سلخ یا المام                                     | ۴- نقل           |
| ۵- شیادی و دغل‌کاری یا دزدی بی‌برگه و بی‌نام و نشان |                  |
| ۶- حل   | ۷- عقد           |
| ۸- ترجمه  | ۹- اقتباس        |
| ۱۰- توارد   | ۱۱- تتبع و تقلید |

انواع عمده یا ارکان اصلی سرقات ادبی، پنج عنوان اول است و باقی از فروع و توابع همان ارکان اصلی است.

و به طور کلی مجموع این یازده عنوان که ما اختیار کرده‌ایم، مشتمل بر مطالبی است که توضیح و تفسیر آنها متناسب با فصل «سقات ادبی» است، خواه واقعاً جزو سرقات ادبی باشد، مانند نسخ و انتحال، یا تنها تهمت سرقت باشد، مانند توارد و پاره‌یی از اقسام اقتباس. اما اینکه چرا انواع عمده سرقات را در پنج نوع محصور کرده‌ایم، علتش این وجه تقسیم است که:

هرگاه لفظ و معنی - هر دو - را عیناً و بدون تصرف و تغییر، سرقت کرده باشند، آن را نسخ و انتحال می‌گوییم، و هرگاه لفظ و معنی - هر دو - را برده، اما در آن تغییر و تبدیل داده باشند آن را مسخ و اغاره می‌نامیم، و در صورتی که تنها معنی و فکر و مضمون را فرا گرفته و با حفظ موضوع آنرا به لفظ دیگر، بیرون آورده باشند، نامش سلخ و المام است، و اگر موضوع را هم تغییر داده باشند، آن را نقل می‌گویند، و هرگاه لفظ و معنی - هر دو - را به سبب سرقت مآخذ و اسناد ربوده باشند، نامش شیادی و دغل‌کاری و دزدی بی‌برگه و بی‌نام و نشان است.

اینک به تفسیر و تفصیل اصول یازده گانه می پردازیم.

### نسخ = انتحال

نسخ: در اصل باطل کردن و از بین بردن، و انتحال: به معنی سخن دیگری بر خویش بستن است، و در اصطلاح آن است که، گفته یا نوشته دیگری را عیناً، حرف به حرف و بی کم و زیاد و بدون تصرف و تغییر، یا با اندک تصرفی که از حدود تغییر تخلص شعری و نام کتاب و مؤلف تجاوز نمی کند به خود نسبت دهند، نظیر همان شیادی که قصیده انوری را انتحال کرده بود و حکایتش در گلستان سعدی با یک دنیا لطافت و شیرینی انشاء شده است.

\*\*\*

و چنانکه یکی از جوانان موزون طبع، یکی از قصاید این حقیر را که در منقبت مولانا علی (ع) به مطلع ذیل ساخته ام:

بهار چهر من ای سبز خط غالیه مو به زیر طرّه مشکین نهفته ای ز چه رو  
و در مجموعه «دانشنامه» در اصفهان به طبع رسیده است<sup>(۱)</sup> در یک جشن عمومی مذهبی  
به توهم اینکه گوینده اش از گذشتگان گمنام است با حضور خود این حقیر با چند غلط فاحش به نام  
خود خواند، و من در آن مکابره نکردم و هیچ به روی خود نیاوردم، چرا که یک قصیده یا چند  
بیت شعر را پیش من آن ارزش نبود که آبروی جوانی نوکار ریخته و از آغاز شاعری به بدنامی و  
دزدی و غارتگری شناخته شود.

بعد از آنکه میز خطابه را ترک گفت و در صندلی خالی پهلوی من نشست، آهسته بانهایت  
ادب و متنگروار گفتم: اگر فلان کلمه را این طور بخوانید، شاید بهتر باشد، با تندی گفت من همان  
طور ساختم و همان را می پسندم، من سکوت کردم و دیگر هیچ نگفتم.

\*\*\*

باز یکی از نوخاستگان که دعوی شاعری داشت، غزل پدر مرا به این مطلع:  
گر برگ گل سرخ کنی پیرهنش را از ناز کی آزار رساند بدنش را<sup>(۲)</sup>

۱- دانشنامه: مجموعه‌یی است از اشعار متفرقه که مرحوم حاج شیخ محمد باقرالفت اصفهانی آن را در سال ۱۳۴۲ قمری  
هجری جمع آوری و در اصفهان طبع کرد.

در این مجموعه، حدود ۵۰۰ بیت از اشعار اوایل عهد جوانی این حقیر درج شده است.

۲- این غزل از مرحوم طرب فرزند همای شیرازی اصفهانی است، و در دیوان خود او چاپ شده است.

سر تا پا به نام خود خواند، با تغییر تخلص و من هیچ نگفتم، اما یکی از حاضران شعرشناس که اتفاقاً غزل را شاید قبل از تولد آن نوجوان، از پدرم شنیده بود، بر وی خرده گرفت، من آن شخص را هم ملامت کردم که چرا آبروی آن جوان را در پیش جمع برده است، ممکن بود که در خلوت او را بیاگاهاند و از عمل «سرقه» بازدارد.

\*\*\*

باز یکی از مدعیان ققاهت، لاف زده بود که کتابی در میراث «زوج و زوجه» نوشته که در مؤلفات فقه اسلامی بی سابقه و بی نظیر است، پس از تحقیق معلوم شد که نسختی از رساله میراث «زوج و زوجه» شهید ثانی - اعلی الله مقامه - را به خط خود مؤلف داشته و به توهم اینکه نسخه منحصر بفرد است و دیگر کسان از آن اطلاع ندارند، آنرا «انتحال» کرده و به خود نسبت داده بود.

\*\*\*

شیخی متفلسف، یکی از رسایل فلسفی گذشتگان را به خود می‌بست که چون نسخه قدیمش به خط مؤلف یافته شد، رسوایی بار آورد، و اهل خبرت پیش از آن نیز از شواهد احوال یقین داشتند که «انتحال» است.

نیز شخص دیگر از متأخران یکی از مؤلفات سید علاء الدین گلستانه (میرزا محمد بن میرزا ابوتراب حسنی متوفی ۱۱۰۰ ه.ق.) را به نام خود طبع و نشر کرد.

\*\*\*

هجویری<sup>(۱)</sup> عارف معروف سده پنجم هجری در کتاب کشف المحجوب از دست کسانی که رسایل او را دزدیده و به نام خود کرده‌اند مکرر شکایت کرده است.

### مسخ = اغاره

مسخ: تغییر صورت دادن و چیزی را از گونه‌یی به گونه‌ی دیگر بدل کردن؛ و اغاره: به معنی غارت کردن است، و در اصطلاح آن است که اثر دیگری را از لفظ و معنی بردارند، و در آن به تقدیم و تأخیر کلمات و بسط عبارات، یا نقل کردن به مرادفات و امثال این امور، تصرف کنند، و اگر سخن منظوم است، وزن و قافیه آن - هر دو یا یکی - را تغییر بدهند، چنانکه بیضای چهار محالی اصفهانی گفته است:

طی نمودم در دو شب یک ماه را	بردم از زلفش بدان زلفش پناه
گم کند دیوانه در شب راه را	گم شدم اندر شکنج زلف او

۱- ابوالحسن علی بن عثمان هجویری غزنوی از عرفا و مؤلفان قرن پنجم هجری.

یکی از موزون طبعان بعد از وی آن را برداشته و با بسط و افزودن کلمات حشویی فایده به این صورت ناخوب غیر مطبوع در آورده بود:

از یکی زلفش بدان زلفش پنهانی برده‌ام  
 بین چسان طی کرده‌ام اندر دو شب یک ماه را  
 دوش گم کردم ره خود در شکنج زلف او  
 گم کند چون شب شود، دیوانه آری راه را

### تغییر وضع و تبدیل اصطلاح

گاه هست که در کتابی از فنون علمی و ادبی، دست می‌برند و با عوض کردن اصطلاحات و تبدیل پاره‌یی از کلمات به مرادفات و جا به جا کردن مطالب، آن را تألیف ابتکاری خود به قالب می‌زنند.

این عمل نیز مشمول سرقت «مسخ و اغاره» است.

و هر گاه اصطلاحات موضوعه از قبیل واژه‌های ساختگی من در آوردی بی اصل و نسب باشد، گناه تزویر و خیانت در امانت را نیز مرتکب شده‌اند، زیرا که زبان و ادبیات را که امانت ملی است خراب کرده و اغتشاش و هرج و مرج در آن بوجود آورده‌اند!

### سلخ = المام<sup>(۱)</sup>

سلخ: در اصل به معنی پوست باز کردن، و المام: به معنی قصد کردن و نزدیک شدن به چیزی است، و در اصطلاح آن است که فکر و مضمون نظم یا نثر را از دیگری بگیرند و آن را در قالب عبارتی دیگر، بریزند، بدون اینکه موضوع آن را تغییر داده باشند، چنانکه مثلاً کتابی را که به سبک خود مؤلف نوشته شده است، با شیوه انشاء دیگر بنویسند و بدون اینکه نامی از مؤلف اصل برده باشند، اصل آن تألیف را به خود نسبت دهند. این عمل جزو دزدی و خیانت فاحش ادبی، شمرده می‌شود.

اما هر گاه قصد تحریر و تنقیح داشته باشند، و مثلاً کتاب مشکل مغلق قدیم را به نثر فصیح

۱- صاحب‌المعجم سلخ و المام را از هم جدا کرده و تعریفی را که اینجا نوشته‌ایم، برای المام آورده است، سلخ را این طور تعریف کرده که: «معنی و لفظ فراگیرد و ترکیب الفاظ آن بگرداند» و در المام گفته است: «که معنی فراگیرد و به عبارتی دیگر و وجهی دیگر بکار آرد» (المعجم؛ چاپ افست رشده ص ۴۶۹-۴۷۱)

ساده قابل فهم امروز تبدیل کنند، خود صنعتی بدیع و هنری ارزنده است. به شرط اینکه حقی مؤلف اصل را فراموش نکرده باشند، و بگویند که اصل کتاب از کیست و ما در آن چه تغییری داده و چه تصرف کرده ایم.

و همچنین ممکن است، مضمون شعری را از گوینده دیگر بگیرند و با حفظ موضوع مدح و ذم و جد و هزل و تهنیت و تعزیت، آن را در قالب الفاظی دیگر بپروانند.

و در این مورد بخصوص مابین شعرا، این قاعده معروف است، که هرگاه شاعر دوم فکر و مضمون را بهتر و شیواتر از گوینده اول بنظم درآورده باشد، نه تنها تهمت سرقت بر وی نباید نهاد، بلکه شایسته است که خود او را صاحب آن فکر و مضمون بشناسند. اما در عین حال فضل سبق و تقدّم برای گوینده قبل به حال خود باقی است.

مثالش: چنانکه شهاب مؤید نسفی گفته است:

همی پالید خون از حلقه تنگ زره بیرون      بر آن گونه که آب نار پالایی به پرویزن  
ظہیر فاریابی مضمون را از او گرفته و بهتر از او گفته است:

تویی که بر تن خصم تو درع داوودی      ز زخم تیغ تو پرویزی بود خون بیز<sup>(۱)</sup>  
صاحب المعجم، مثال ذیل را نیز در این مورد آورده و نوشته است که امیر معزی گفته:  
چو بنوشت بر لوح نام ترا      فرو ایستاد از نوشتن قلم  
همی گفت: زین پس چه دائم نوشت      چو جزوی و کلی نوشتم بهم  
می‌گوید: «انوری این معنی را از او برده است و نیکو گفته:

چون زمین را شرف مولد تو حاصل شد      آسمان راه نظیرت بزد اندر تحصیل  
خود وجود چو تویی بار دگر ممتنع است      ورنه نی فیض گسسته ست و نه فیاض بخیل<sup>(۲)</sup>  
حقیر معتقدم که اولاً مضمون فکر انوری، غیر از امیر معزی است و ثانیاً گفته امیر معزی در پروراندن مضمون فکرش در شیوایی و بلاغت و روشنی و سلاست و ایجاز هیچ نقص ندارد، و بر روی هم بهتر از شعر انوری است.

باری، هرگاه شاعر دوم مضمون گفته گوینده قبل را بهتر از او پروراندده باشد مشمول «سرت» نیست، اما اگر شاعر دوم آن معنی را در کسوت عبارتی بهتر و بلیغ تر پروراندده و نظم نکرده باشد، عمل او «سرت» است و مضمون را همچنان ملک شاعر اول باید دانست.  
صاحب المعجم می‌نویسد: «ارباب معانی گفته‌اند: چون شاعری را معنی دست دهد و آن

راکسوت عبارتی ناخوش پوشاند، و به لفظی رکیک ادا کند، و دیگری همان معنی فرا گیرد و به لفظی خوش و عبارتی پسندیده بیرون آرد، او بدان اولی گردد و آن معنی ملک او گردد و لِأَوَّلِ فَضْلِ السَّيِّئِ. چنانکه روذکی گفته است:

با صد هزار مردم، تنهایی      بی صد هزار مردم، تنهایی

یعنی با صد هزار مردم، تو فردی به هنر و دانش در میان ایشان، و بی صد هزار مردم، تو بسیاری و گویی به جای صد هزار مردمی.

و اگر چه معنی نیکوست، عبارتش رکیک است، و عنصری از وی برده و گفته است:

اگر چه تنها باشد، همه جهان با اوست      و گر چه با او باشد همه جهان، تنهاست

و بیت عنصری، اگر چه در آن بسطی<sup>(۱)</sup> کرده است نیکوتر و عذب تر از بیت رودکی است با و جازت<sup>(۲)</sup> آن، پس این معنی، ملک عنصری شد، و رودکی را فضل سبق ماند؛ و همچنان که در بیت معزی و نقل انوری گفته‌ایم: چون زمین را شرف مولد تو حاصل شد<sup>(۳)</sup>... و اگر شاعر دوم معنی شاعر اول را تتمه‌یی نیارد که بدان رونق معنی بیفزاید، و کسوت عبارتی بلیغ تر و عذب تر از آن نباشد، او دزد معنی باشد و احسان اولین را بود.<sup>(۴)</sup>

### نقل

نقل در اصل به معنی جا به جا کردن و در اصطلاح آن است که گفته یا نوشته دیگری را از لفظ و معنی، یا معنی و مضمون تنها، بگیرند و موضوع آن را تغییر دهند چنانکه سخن منظوم را، از باب مدح به هجاء، و از وصف و حماسه، به غزل، و از شکر به شکایت، و از تعزیت به تهنیت، یا برعکس، نقل کنند؛ یا نوشته‌یی را که کسی در تحقیق حال یکی از شعرا و عرفا نوشته است، بردارند و آن را در ترجمه حال شاعر و عارف دیگر بنویسند.

و این عمل نیز، متأسفانه مابین مؤلفان بی مایه تقلیدکار روزگار ما، رایج و متداول شده

است.

۱- بسط: گشایش و گسترش، و در اصطلاح آن است که معنی را به الفاظ بسیار شرح کنند.

مقصود این است که شعر عنصری، طولانی تر از شعر رودکی است (برای تفسیر بسط رجوع شود به المعجم: ص

۲۸۰ طبع طهران).

۲- و جازت: یعنی اختصار و کوتاهی کلام، و سخن موجز به معنی کوتاه و مفید، از همین ماده است.

۳- شعر معزی و انوری را پیش از این با نظر خود در آن باره نوشته‌ایم.

۴- المعجم: ص ۳۴۶ طبع طهران.

## تنبيه

۱- قسمتی از موارد «نقل»، یعنی آنجا که لفظ و معنی، هر دو را سرقت کرده باشند، داخل نسخ و انتحال است؛ و موردی را که تنها مضمون و معنی اخذ شده باشد، می‌توان مشمول سلخ و الامام شمرد، به این شرط که الامام را، از جهت حفظ و تغییر موضوع، تعمیم بدهیم.

توضیح آنکه ممکن است، سلخ و الامام را این طور تعریف کنیم که معنی و مضمون از دیگری بگیرند و آن را با لفظ دیگر ادا کنند، خواه با حفظ موضوع باشد، و خواه با تغییر موضوع. و در این صورت دیگر چندان احتیاجی به زیاد کردن عنوان نقل در فصل سرفات ادبی نمی‌ماند، ولیکن به نظر ما، بهتر همان است که سرقت نقل را از الامام جدا، و هر کدام را همان طور که پیش گفتیم تفسیر کنند.

۲- صاحب المعجم، عملی را که می‌توان جزو تنبئات پسندیده و محاسن شعری شمرد، داخل عنوان «نقل» از سرفات شعری محسوب داشته است؛ بدین قرار که در جزو مثال‌های نقل می‌گوید:

«و چنانکه شاعری گفته است:

در عشق تو هم واقعهٔ مجنونم	یعنی ز شمار عاقلان بیرونم
زین غصه که با من جو الف راست نیی	پیوسته چو «واو» در میان خونم

دیگری این عمل را به لفظ «جان» نقل کرده است و گفته:

از خط تو، دیده را گهرسای کنم	وز لفظ تو، نطق را شکرخای کنم
هر حرفی را، ز نامهٔ میمونت	مانند الف، میان جای، جای کنم <sup>(۱)</sup>

توضیحاً در رباعی اول، مقصود حرف «واو» است در میان کلمهٔ «خون» و در رباعی دوم، منظور حرف «الف» است میان کلمهٔ «جان».

و انصاف را هرگز گویندهٔ رباعی دوم را نمی‌توان سارق و ناقل مضمون رباعی اول شمرد؛ بلکه خود انشاء مضمون تازه‌یی است در مقابل مضمون رباعی اول، که دلیل قدرت طبع شاعر دوم است؛ و در این مورد بخصوص هم اگر مضمون دوم، بهتر از اول نیفتاده باشد، قطعاً کمتر از آن نیست.

پس به نظر ما، این نوع عمل را هنر حسن تقلید و استقبال بگویند، سزاوار تر است تا سرقت و دزدی، و گر نه انواع استقبالها و تنبئات و مناظرات و مجاویات شعری را که از دیرباز مابین اساتید

بزرگ سخن معمول بوده است باید همه را جزو «سرت» حساب کنیم.

### نوکردن جامه انشاء و تغییر نام کتاب

۳- یکی از انواع سرتها که در قدیم هم معمول بوده و در ایام ما نیز مابین اشخاص تنک مایه، که آرزوی نشر چیزی تازه دارند رواج یافته، این است که نتیجه یک عمر زحمت و رنج کسی را می‌گیرند و جامه انشاء دیگر در آن می‌پوشانند و بدون اینکه حق مؤلف سابق را شناخته و گزارده و از وی نام برده باشند، آن را تألیف تازه خود قلمداد می‌کنند.

این عمل هرگاه با تغییر موضوع همراه باشد، مشمول همین سرت نقل است؛ و در صورتی که تحت همان موضوع مؤلف قبل باشد، جزو، سلخ و الامام است، و اگر دستبرد به عین عبارت هم زده باشد، داخل مسخ و اغاره می‌شود؛ و در هر حال نوعی از «سرت ادبی» است.

### شیادی یا دغل کاری

یا

### دزدی بی برگه و بی نام و نشان

همان سرت مدارک و مأخذ تحقیقی فضلا و دانشمندان است که در آغاز فصل «سرت ادبی» بدان اشاره کردیم، و تفصیلی را که آنجا وعده دادیم بدین قرار است که:

شخص دانشمند محقق زحمتکش چه بسا که ماهها و سالها، رنج تتبع و تصفح می‌برد و سرگشته و سراسیمه از این کتاب به آن کتاب و از این کتابخانه به آن کتابخانه می‌دود و برای اینکه نوشته خود را مستدل و مستدل نموده باشد، مأخذ و سند نوشته خود را هم، در حاشیه غالباً با ذکر صفحه و سطر و دیگر خصوصیات نسخه، بدست می‌دهد، غافل از اینکه وسیله دزدی بی برگه و بی نام و نشان به دست سارقان شیاد تردست ادبی داده است، که نوشته او را انتحال می‌کنند، و به جای اینکه از مؤلف کتاب و نویسنده مقاله نام ببرند، مأخذ او را سندکار خود قرار می‌دهند، با اینکه شاید در تمام عمر خود، اصلاً آن مأخذ را ندیده و نخوانده باشند. بر فرض هم که ببینند، از عهده فهم آن بر نمی‌آیند.

چنانکه من خود یکی از این جماعت را دیدم که «شفای» ابوعلی سینا را سند نوشته خود قلمداد کرده بود، و در برخورد با وی معلوم شد، که اصلاً در عمر خود کتاب «شفا» را ندیده است و آن را از افسانه «امیر ارسلان» و «سه تفنگدار» امتیاز نمی‌دهد.

و پاره‌یی از این جماعت گستاخی را چنان وانمود می‌کنند که اصلاً آن سند و مأخذ را پیش

از مؤلف آن کتاب و نویسنده آن مقاله، دیده بوده‌اند، و حال آنکه شاید ابداً آن مأخذ را ندیده باشند، و حدود معلومات و تتبعات و وضع کار ایشان هرگز مناسب با آن دعوی نباشد. و گاه هست که نوکاری نوآموز، برای اینکه اهمیت و اعتبار به نوشته‌های خود داده باشد، کتب مهتی را از قبیل همان شفای ابوعلی، و اسفار ملاصدرا، یا در ریاضیات قدیم، امثال تحریر مجسطی و تحفه شاهی قطب‌الدین شیرازی و شرح تذکره بیرجندی را، جزو مأخذ خود ثبت می‌کند در حالی که آن کتابها را اصلاً ندیده و نخوانده و از عهده فهمش نیز خارج است.

### عقد

عقد: به معنی بستن و در اصطلاح اهل ادب آن است که سخن نثری را که از دیگری است، به رشته نظم درآورند، و این عمل در صورتی جزو سرقت محسوب می‌شود که شاعر در قصد ربودن فکر و لفظ و معنی نویسنده قبل باشد؛ اما اگر قصد اقتباس یا هنرنمایی در فن شعر و شاعری داشته، و برای این امر، قرینه‌یی در کار باشد، نه تنها داخل سرقت نیست، که آن را جزو هنرمندی‌ها و قدرت‌نماییهای طبع شاعر، و داخل در محاسن کلام باید شمرد. در صورت اول نیز قبح و فضاحت عقد به اندازه انتحال و اغاره نیست. علاوه می‌کنم که برای قرینه اقتباس، همین قدر کافی است که جمله نثر اقتباس شده، در ردیف امثال سائره و شبه مثل، چندان مشهور و شناخته شده باشد که احتمال سرقت و انتحال در آن نرود، مانند پاره‌یی از عبارات گلستان سعدی که اهل ادب آن را از بردارند و پیش ایشان به منزله مثل و شبه مثل است. پس اگر کسی آن قبیل عبارات را منظوم کند چنانکه نکته‌یی و لطیفه‌یی از دست نرفته باشد، کمال هنر و فضیلت است نه انتحال و سرقت.

### حلّ

حل در اصل، به معنی گشودن و در اصطلاح عکس عقد است، یعنی سخن منظوم را تبدیل به نثر کردن، آن نیز اگر به وجه اقتباس یا برای ترجمه و شرح و تفسیر باشد، بسیار مستحسن و در جزو صنایع و محاسن بدیعی است، و گرنه آن را نوعی از دستبردهای ادبی می‌توان شمرد، که البته زشتی و رسوایی اغاره و انتحال را ندارد.

### ترجمه

یعنی مطلبی را از زبانی به زبانی دیگر برگردانیدن، و این کار که خود هنری در جزو

هنرهای گران ارز ادبی شمرده می‌شود، در نظم و نثر - هر دو - روا و شایع است.

ترجمه بر دو قسم است:

۱- یکی «پایخوان» یعنی ترجمه «تحت اللفظ» که آن را حرف به حرف و کلمه به کلمه حتی با صورت جمله‌بندی بی‌کم و زیاد از زبان دیگر نقل کرده باشند، چنانکه در ترجمه کتب مذهبی آسمانی معمول است.

۲- قسم دیگر، ترجمه به معنی، که روح مقصود و حاصل مراد گوینده و نویسنده بی‌را بگیرند و آن را در قالب زبانی دیگر بریزند، چنانکه خصوصیات ادبی و دستوری زبان ترجمه هم کاملاً مراعات شده باشد؛ و این خود هنری بسیار عالی و گرانمایه است و جز از کسی که در هر دو زبان متقول مینه و منقول إليه، نهایت تبخّر و براعت استادی داشته از ذوق و سلیقه مستقیم ادبی نیز کاملاً برخوردار باشد ساخته و میسر نیست.

توضیحاً قسم ترجمه «پایخوان» در مورد ترجمه نظم به نظم ابدأً دل‌پسند و مطبوع نمی‌افتد، و مابین اساتید شعرا نیز، این کار معمول نبوده و نیست، مگر در موردی که غرض گوینده، شعر فکاهی و سخن شوخی خنده‌دار باشد؛ و این قسم ترجمه فکاهی در نظم و نثر - هر دو - ممکن است، خواه نثر به نثر، و خواه نثر به نظم، یا برعکس.

### صنعت ترجمه (= الترجمه)

صنعت ترجمه را در کتب بدیع، به این امر اختصاص داده‌اند که مابین شعرا و ادبای قدیم معمول بوده است که مضمون شعری را از زبان عربی به نظم فارسی، یا از فارسی به نظم عربی نقل می‌کردند. و این عمل مخصوصاً در صورتی که شاعر مترجم استادی بخرج داده و تمام مضمون و معنی یک بیت را در یک بیت گفته از جهت بلاغت و پروراندن مضمون و فکر، ترجمه از اصل بهتر درآمده باشد، نه تنها جزو سرفات شمرده نمی‌شود، بلکه هنری است بسیار گران قدر که جزو محاسن و صنایع بدیعی، و از دلایل قدرت طبع و نیروی استادی شاعر سخندان در هر دو زبان است.

صاحب ترجمان البلاغه و حدایق السحر - هر دو - ترجمه (= الترجمه) را جزو صنایع بدیع آورده و در تعریف آن گفته‌اند: «این صنعت چنان باشد که شاعر معنی بیت تازی را به پارسی نظم کند یا پارسی را به تازی»<sup>(۱)</sup>.

مثال ترجمه نظم فارسی به نظم تازی؛ ناصر خسرو گوید:

کردم بسی ملامت، مر دهر خویش را  
بر فعل بد، ولیک ملامت نداشت سود  
دارد زمانه تنگ دل من ز دانشش  
خزَم دلا که دانشش اندر میان نبود

رشید وطواط آن را به تازی برگردانده است:

عَدَلْتُ زَمَانِي مُدَّةً فِي فِعَالِهِ  
وَلَكِنْ زَمَانِي لَيْسَ يَرُدُّعُهُ الْعَدْلُ  
يُضَيِّقُ صَدْرِي الدَّهْرُ بُغْضًا لِفَضْلِهِ  
فَطَوَّبِي لِصَدْرِي لَيْسَ فِي ضَمْنِهِ فَضْلٌ<sup>(۱)</sup>

مثال دیگر برای ترجمه فارسی به عربی:

منصور منطقی رازی گفته است:

یک موی بدزدیدم از دو زلفت  
چون موی بدزدیدم از دو زلفت  
چونانش به سختی همی کشیدم  
چون مور که گندم برسد به لانه  
با موی به خانه شدم، پدر گفت:  
منصور کدام است ازین دوگانه؟

بدیع الزمان همدانی آن را به نظم تازی منتقل کرده است:

سَرَقْتُ مِنْ طَرَّتِي شَعْرَةً  
حِينَ عَدَا يَمْشُطُهَا بِالْمِشَاطِ  
ثُمَّ تَدَلَّخْتُ بِهَا مُنْقَلًا  
تَدَلَّخَ النَّعْلُ بِحَبِّ الْجِنَاطِ  
قَالَ أَبِي مَنْ وَلَدِي مِنْكُمَا  
كِلَاكُمَا يَدْخُلُ سَمَّ الْخِيَاطِ  
مثال ترجمه نظم عربی به نظم فارسی:  
أَعْلَمُةُ الرُّمَایَةِ كُلُّ یَوْمٍ  
فَلَمَّا اشْتَدَّ<sup>(۲)</sup> سَاعِدُهُ رَمَانِي

\*\*\*

کس نیاموخت علم تیر از من  
که مرا عاقبت نشانه نکرد  
مثال دیگر:

وَ إِذَا السَّدْرُ زَانَ حُسْنَ وَجُوهِ

(مالک بن اسماء خارجه)

به زیورها بیارایند وقتی خو برویان را  
تو سیمین تن، چنان خوبی که زیورها بیارایی

(سعدی)

صَدَيْفُكَ مَنْ زَاغَاكَ عِنْدَ شَدِيدَةٍ  
وَ كُلُّا تُرَاءُ فِي الرَّخَاءِ مُرَاعِيَا

(ابن مقله)

۱- چنین است در نسخه چاپی؛ و در بعض نسخ خطی: الفضل (با الف و لام) دیده‌ام.

۲- صاحب «درة الغواص» و بعض دیگر از ادبا و لغت نویسان قدیم، صحیح این کلمه را «استده» با سین بی نقطه دانسته‌اند.

«دوستان در زندان بکار آیند، که بر سفره همه دشمنان، دوست نمایند.

دوست مشمار آنکه در نعمت زند  
دوست آن باشد که گیرد دست دوست  
لاف یاری و برادر خواندگی  
در پریشان حالی و درماندگی<sup>(۱)</sup>  
(گلستان سعدی)

شَرِّئْنَا عَلَى ذِكْرِ الْحَبِيبِ مُدَامَةً  
سَكْرُنَا بِهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُخْلَقَ الْكَزْمُ

\*\*\*

پیشتر از خلقت انگورها  
خورده می‌ها و نموده شورها  
(مثنوی مولوی)

و جای باندک تصرف و رنگ آمیزی گفته است:

بودم آن روز من از طایفه دُرد کشان  
که نه از تاک نشان بود، نه از تاک نشان

\*\*\*

رَقُّ الزَّجَاجِ وَ رَقَّتِ الْحَمْرُ  
فَكَأَنَّهَا حَمْرٌ وَلَا قَدْحٌ  
فَتَشَابَهَا وَ تَشَاكَلَ الْأَمْرُ  
وَ كَأَنَّه قَدْحٌ وَ لَا حَمْرُ

(صاحب بن عباد)

از صفای می و لطافت جام  
همه جام است و نیست گویی می  
درهم آمیخت رنگ جام و مدام  
یا مدام است و نیست گویی جام  
(عراقی)

مثال ترجمه نثر عربی به فارسی:

۱- آیات قرآنی: أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ، مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ. صُمُّ بِكُمْ عُمَىٰ فَهُمْ لِأَيُّوعُونَ. (سوره بقره جزو ۱ آیه ۱۶ الی ۱۸).

«آنانند که خریدند گمراهی را به راه یافتن، پس سود نبخشید سوداگری ایشان و نبودند راه یافتگان؛ داستان ایشان داستان کسی است که افروخت آتشی را پس آنگاه که روشن کرد پیراهن او را، برود خداوند روشنایی ایشان و واگذاشت ایشان را در تاریکیها که نمی‌بینند، کران‌اند، گنگانند،

۱- برای نمونه اشعار عربی که سعدی به فارسی ترجمه کرده است، رجوع شود به مقدمه گلستان، طبع مرحوم میرزا عبدالعظیم خان قریب گرکانی، و سرگذشت سعدی مرحوم حاج میرزا حسن خان شیخ جابری انصاری اصفهانی، و کتاب آقای حسین آل محفوظ.

کوراند، پس بازگشت نمی‌کنند.»

آیه دیگر: مَا أَضَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ مَا أَضَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ. (سوره نساء جزو آیه ۷۹).

«آنچه ترا رسد از نکویی، همانا از خداست و آنچه از بدی رسد از خود توست.»

\*\*\*

۲- ترجمه احادیث و امثال و عبارات دیگر: از امام حسین بن علی (ع) نقل است که روزی شاعری را عطایی جزیل داد، یکی از حاضران مجلس، سبب پرسید، آن حضرت فرمود: خَيْرٌ مَا بَدَلْتَهُ بِه مِنْ مَالِكَ مَا وَقَيْتَ بِه عِرْضَكَ وَ اِنَّ مِنْ اِبْتِغَاءِ الْخَيْرِ اِتِّقَاءَ الشَّرِّ. «یعنی بهترین بدلی که از مال خویش کنی، آن باشد که عرض خویش را بدان از بدگفت خلق در نگاهداشت آری، و از جمله خواست و طلب به افتاد خویش یکی آن است که از شرور بپرهیزی و خود را در معرض آن نیاری.»<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

گویند که مرد حاکمی یکی از گماشتگان خیانت کار را که پشت گرم به دستگاه خلافت بود، بکشت، و جرأت گزارش به خلیفه نداشت، دبیر فاضل او عبارت ذیل را در گزارش نوشت که حسن اثر بخشید و خلیفه عمل حاکم را مواخذه نکرد. اَمَّا فُلَانٌ فَاَتَمَمْتُهُ فَاَسْتَحْوَيْتُهُ فَاَدْبَتُهُ فَوَافَقَ الْاَدَبُ الْاَجَلَ.

«یعنی حال فلان معروف چنان بود که او را امین بعضی از اموال دیوان ساختم و خاین یافتم، ادبش کردم، تأدیب من با اجل او موافق افتاد.»<sup>(۲)</sup>

\*\*\*

از امثال یا احادیث معروف است: اَلدَّيْنُ وَ الْمُلْكُ تَوَامُنَ. «دین و پادشاهی دو برادر همزادند.»

\*\*\*

جمله ذیل: شبه مثل است: اَلْخَرَجُ خُرَاجٌ، اَدَاؤُهُ دَوَاؤُهُ.

نظامی عروضی، صاحب چهار مقاله، آن را چنین ترجمه کرده است: «خراج ریش هزار چشمه است، گزاردن او، داروی اوست.»

\*\*\*

معروف است که مسترشد، خلیفه عباسی می‌گفت: *فَوَضْنَا أُمُورَنَا إِلَى آلِ سَلْجُوقَ قَبَرَزُوا عَائِنَا فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ، فَفَسَّتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ.*

هم صاحب چهارمقاله، آن را چنین ترجمه کرده است: «کارهای خویش، به آل سلجوق باز گذاشتیم، پس بر ما بیرون آمدند و روزگار بر ایشان برآمد و سیاه و سخت شد دل‌های ایشان و از ایشان بیشتر فاسق‌اند؛ یعنی گردن‌کشیدند از فرمان‌های ما در دین و مسلمانی.»

\*\*\*

برای مزید فایده، گوشزد می‌کنم که کتاب *الْبَيْتُ الْمَسْبُوكُ* در ترجمه کتاب *نصيحة الملوك* امام محمد غزالی، به اعتقاد این حقیر یکی از شاهکارهای ترجمه بلیغ فارسی به عربی است و شایسته است که طالبان اهل، ازین اثر نفیس غافل نمانند.<sup>(۱)</sup>

### خیانت و سرقت در ترجمه

ترجمه اشعار و متون عربی و زبانهای دیگر به فارسی فصیح؛ و همچنین از فارسی به زبانهای دیگر، هنری بس عالی و زبینه و ارزنده است، به شرط اینکه:

اولاً: ترجمه تامّ و تمام بدون حذف و اسقاط باشد؛ و اگر مصلحتی در انداختن جمله و عبارتی بوده است؛ یا قصد تلخیص و اختصار داشته‌اند، آن را صریح و واضح اعلام کنند.  
ثانیاً: امانت در نقل و حفظ نام و شؤون مؤلف اصل را مراعات نمایند.

\*\*\*

اما عملی که مابین پاره‌یی از مردم بی مایه شیاد زمان ما اعمّ از فارسی و عربی و غیره، معمول است که کتب و رسائل و مقالات علمی و ادبی دیگران را از زبانی به زبان دیگر بر می‌گردانند و بدون گزاردن حق نویسنده اصل، آن را جزو مؤلفات مستقل خود بخرج می‌دهند، سرقت فاحش و مورد حکم الهی *الْكُفَّارِ وَالسَّاقِرَةِ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا* است، چیزی که هست می‌توان «قطع ید» را در این موارد، بر بریدن دست و جراحه و اندام ظاهر، حمل نکنند؛ یعنی نه چنان باشد که اگر مثل دزدان اموال، در دزدی اول چهار انگشت پنجه دست راست او را قطع کردی<sup>(۲)</sup> با باقیمانده انگشت دست راست و تمام دست چپ، همان دزدی را تکرار کنند، بلکه

۱- برای توضیح بیشتر درباره‌ی *التبر المسبوك* و نویسنده آن و دیگر خصوصیات این ترجمه، رجوع شود به مقدمه *نصيحة الملوك* طبع طهران.

۲- توضیحاً در فقه شیعه امامیه، چنین مقرر است که در دزدی بار اول پس از اثبات شرعی، چهار انگشت دست راست

بریدن دست را اینجا شاید به «قطع ید» معنوی تأویل کنند؛ یعنی چنان کنند که دزدان ادبی برای همیشه دست از این عمل زشت قبیح بردارند؛ و دستشان از این قبیل کارها بریده شود.

گاه هست که مترجم دارای مهارت و تضرع استادی در هر دو زبان نیست و نمی‌تواند مطالبی را از زبانی به زبان دیگر، درست برگردانند، و ممکن است اصلاً با موضوع تألیف آشنایی و اهلیت فهم و ترجمه آن رانداشته، اما انگیزه او در هوس ترجمه و دیگک سودای خام او از جوش فرونشسته باشد، و در این صورت آنچه را نفهمیده یا نتوانسته است که به زبان ترجمه بپرواند، بکلی حذف می‌کند یا چیزی برخلاف مراد نویسنده اصل، می‌نویسد؛ و این کارها همه، خیانت در امانت ادبی است که دست کمی از سرقت و دزدی فاحش ندارد. و در مورد این اشخاص نیز شایسته است که همان حکم شرعی «سارق و سارقه» را با همان توجیه که گفتیم، کار ببندند.

**یادآوری:** در خاتمه این مبحث یادآوری این نکته لازم است که آنچه پیش از این در ترجمه اشعار عربی به فارسی و فارسی به عربی گفته شد، چنان نیست که به محض اینکه اندک تشابه لفظی یا تقارب فکری و معنوی مابین دو گوینده مشاهده کردیم آن را بر ترجمه و اقتباس حمل کنیم، چراکه ممکن است در طبع حساس و روح الهام‌گیر و شاعر استاد، و دور از یکدیگر، و در دو زبان و دو نقطه متقاطر جهان، یک فکر و یک مضمون القاء شده باشد؛ و جمله‌یی را هم مشابه یکدیگر ترکیب و تلفیق نموده باشند. بنابراین نباید در این باره چندان افراط کنند که به محض مشابهت و نزدیکی دو فکر به یکدیگر آن را از نوع ترجمه و اقتباس قلمداد کنند؛ بل که در این گونه امر باید جانب انصاف و احتیاط و تثبیت، و اجتناب از افراط و تفریط کاملاً مراعات شود. واللّه الموفق.

### اقتباس

اقتباس در اصل لغت به معنی پرتو نور و فروغ گرفتن است، چنانکه پاره‌یی از آتش را بگیرند و با آن آتش دیگر برافروزند، یا از شعله چراغی، چراغ دیگر را روشن کنند، و به این مناسبت، فراگرفتن علم و هنر، و ادب آموختن یکی را از دیگری اقتباس می‌گویند.

→ سارق را قطع باید کرد و انگشت شست و کف دست را باقی باید گذاشت؛ و بار دوم پای چپ سارق از مفصل قدم بریده و پاشنه باقی گذارده می‌شود؛ و در بار سوم حکم او حبس ابد است، و اگر بار چهارم در حبس نیز مرتکب سرقت شد، حکم او قتل است. اما اهل سنت در سرقت بار اول تمام دست راست را با مفصل کف یعنی با مفصل مچ دست؛ و در دفعه ثانی هم تمام پای چپ را با پاشنه تا مفصل قدم قطع می‌کنند؛ و در دفعه سوم و چهارم مابین مذاهب اربعه اختلاف است. رجوع شود به «کتاب الفقه علی المذاهب الاربعه» مجلد پنجم طبع مصر.

و در اصطلاح اهل ادب، آن است که حدیثی یا آیتی از کلام الله مجید یا بیت معروفی را بگیرند و چنان در نظم و نثر بیاورند که معلوم باشد قصد اقتباس است نه سرقت و انتحال. و هرگاه در گرفتن اثری از نظم و نثر شعرا و نویسندگان، قرینه و قصد اقتباس در کار نباشد، محلّ تهمت سرقت است، بویژه هرگاه از شاعر یا نویسنده بی گمنام و غیر معروف اقتباس کرده باشند.

مثال اقتباس از سعدی:

احمدالله تعالی که علی رغم حسود خیل باز آمد و خیرش به نواصی معقود  
اقتباس از حدیث یا مثل معروف: *الْخَيْرُ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِي الْخَيْلِ*. «یعنی خیر و برکت به پیشانی اسبان باز بسته است.» کنایه از نیروی سپاه و لشکر و سواران جنگجوی.  
هم از سعدی:

شب است و شاهد و شمع و شراب و شیرینی غنیمت است دمی روی دوستان بینی  
اقتباس از فردوسی:

ازین پنج شین روی رغبت متاب شب و شاهد و شمع و شهد و شراب  
حکیم عثمان مختاری گفته است:  
بر خاطر عزیز فراموش گشته‌ام  
مَطَّلُ الْعَنَى ظَلَمَ نَدَانِي چنين بود  
اقتباس از حدیث نبوی که در مورد ادای دین گفتند: *مَطَّلُ الْعَنَى ظَلَمَ* «یعنی مسامحه و امروز و فردا کردن در پرداختن وام و ادای دین برای کسی که تمکن و قدرت مالی داشته باشد ظلم است.»

نیز حکیم مختاری راست:

أَلْقَوْهُ عَلِيَّ وَجْهَ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا در شأن تو شاه از پسر تاجورت باد  
اقتباس از آیه شریفه سوره یوسف: *إِذْ هَبُوا بَقْمِصِي هَذَا فَالْقَوْهُ عَلِيَّ وَجْهَ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا*. (ج ۱۳ آیه ۹۳)، مقصود پیراهن یوسف است که سبب بینایی چشم پدرش یعقوب گردید، پس از آنکه در فراق او چندان گریسته بود که نابینا شده بود.

و دنباله همین مطلب در سه آیه بعد می‌گوید: *فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ الْفَأْهُ عَلِيَّ وَجْهَهُ فَازْتَدَّ بَصِيرًا*. (همان سوره یوسف آیه ۹۶) «یعنی چون مژده رسان آمد و آن پیراهن بر روی یعقوب بیفتد، از کوری باز آمد و دوباره بینا گردید.»

همای شیرازی گفته است در اقتباس از آیه شریفه: *وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ*. (سوره

انبیا جزو ۱۷):

از لب زنده گشت جان هما      وَ مِنَ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيٍّ

### اقتباس و ارسال مثل

گاهی اقتباس باصنعت ارسال مثل متحد می شود، و در این صورت، آن را جزو صنایع بدیع باید شمرد، و این اتفاق در جایی است که مثل مشهور یا شبه مثل را اخذ کرده باشند، خواه از نوع آیات قرآنی و احادیث مأثوره باشد یا نباشد، مانند: آیه وَ مِنَ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيٍّ وَ مِنَ الْأَخْيَرِ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِي الْحَيْلِ، و حدیث: مَظَلُّ الْغَنِيِّ ظَلَمٌ که در امثله اقتباس گذشت. اما پنج «شین» فردوسی و سعدی، تنها اقتباس است، بدون ارسال مثل.

پس می توان گفت که صنعت بدیعی ارسال مثل نوعی از اقتباس است که چون فردی شاخص و مهم بوده است، آن را از سایر اقسام اقتباس جدا کرده و نام علی حده به آن داده اند.

### فرق مابین تلمیح و اقتباس

گاهی مابین تلمیح و اقتباس، اشتباه می شود، ما برای رفع اشتباه این توضیح را می افزاییم که: تلمیح آن است که در ضمن کلام، اشارتی لطیف به آیه قرآن یا حدیث و مثل سایر یا داستان و شعری معروف کرده، و عین آن را نیاورده باشند، اما در اقتباس شرط است که عین عبارت مورد نظر، یا قسمتی از آن را که حاکی و دلیل بر تمام جمله اقتباس شده باشد، بیاورند. مثلاً در مورد اشاره به داستان پیراهن یوسف و روشنی چشم یعقوب که مأخوذ از آیات قرآنی است، این دو بیت که اولش از سعدی، و دومش از حکیم مختاری است، جزو صنعت تلمیح است:

بوی پیراهن گمگشته خود می شنوم      گر بگویم همه گویند ضلالی است قدیم

\*\*\*

از مدحت تو راحت پیراهن یوسف      در ذکر تو خاصیت انگشتی جم

اما این بیت مختاری مربوط به همان داستان پیراهن یوسف، جزو اقتباس است:

أَلْقُوهُ عَلَيَّ وَجْهَ ابْنِ بَصِيرٍ      در شأن تو شاه از پسر تاجورت باد

و همچنین آیه: حَتَّى تَوَارَثَ بِالْحِجَابِ در این بیت جزو اقتباس است:

از سر شب تا سحر بر آن رخ چون آفتاب      برفشاندم زلف او، حَتَّى تَوَارَثَ بِالْحِجَابِ

حقیر در تدریس گلستان برای فرزند خود گفتم:

مشو دلتنگ از درس گلستان      گلستان جای دلتنگی نباشد

اقتباس از گفته خود سعدی در گلستان:

امید هست که روی ملال درنکشد ازین سخن، که گلستان نه جای دلنگی است

### توافق دو گوینده، همه جا دلیل بر اقتباس نیست

چنین نیست که هر کجا مابین دو گوینده یا دو نویسنده، موافقتی یا مشابهتی در لفظ و معنی و مضمون جمله دیدیم، آن را بر سورت یا اقتباس حمل کنیم، چه ممکن است مأخذ دو شاعر، یک مثل مشهور یا یک آیه قرآن و یک حدیث مأثور باشد، که هر دو مستقیماً از آن استفاده کرده باشند.

و گاه هست که به اصطلاح شعرا، مضمونی یا ترکیب لفظی مال میدان است یعنی متعلق به همگان است، اختصاص به یک نفر ندارد، همه می توانند آن را بکار ببرند. پس تنها از روی توافق و مشابهت دو فکر و دو عبارت، نمی توان به سورت و اقتباس حکم کرد.

از باب مثال در ابیات ذیل که از فردوسی و سعدی و متضمن ارسال مثل است به طور قطع نمی توان گفت که سعدی از فردوسی اقتباس کرده است، چرا که ممکن است، سعدی نیز مستقیماً به همان مثل مشهور نظر داشته باشد که فردوسی بدان توجه کرده بود:

ز ناپاک زاده مدارید امید      که زنگی نگردد به شستن سپید

(فردوسی)

ملامت کن مرا چندان که خواهی      که نتوان شستن از زنگی سیاهی

(سعدی)

مأخذ هر دو یک مثل معروف است به دو عبارت نزدیک به یکدیگر، یکی اینکه: «زنگی به شستن سفید نمی شود»، دیگر اینکه: «سیاهی از زنگی به شستن نمی رود».

\*\*\*

همچنین دو بیت ذیل که اول از فردوسی و دوم از سعدی است:

به نابودنی ها ندارد امید      نگوید که بار آورد شاخ بید

(فردوسی) ۸

ابر اگر آب زندگی بارد      هرگز از شاخ بید برنخوری

(سعدی)

نتوان دانست که سعدی از فردوسی اقتباس کرده یا مأخذ هر دو یک مثل معروف بوده

است که اتفاقاً ترکیب عبارت آنها نیز مثل عبارت دو بیت قبل با یکدیگر تفاوت دارد.  
و همچنین دو بیت ذیل که اول از سنایی و دوم از مولوی است:  
دوست را کس به یک بدی فروخت      بهر کیکی گلیم نتوان سوخت

\*\*\*

بهر کیکی، نو گلیمی سوختن      نیست لایق از تو دیده دوختن  
ممکن است هر دو مستقیماً یک مثل قدیم را بکار برده باشند!  
و نیز از آن قبیل است، دو بیت ذیل که اول از سنایی و دوم از سعدی است:  
اندرین راه در بدی نیکی است      آب حیوان درون تاریکی است  
(سنایی)  
ز کار بسته میندیش و دل شکسته مدار      که آب چشمه حیوان درون تاریکی است  
(سعدی)

و همچنان دو بیت ذیل که اول از نظامی گنجوی و دوم از سعدی است:  
نخفتی گر چه خوابش می‌بایست      که در بر آشنا بستن نشایست  
(نظامی)  
مجال خواب نمی‌باشم ز دست خیال      در سرای نشاید بر آشنایان بست  
(سعدی)

و بر فرض هم که سعدی این مضمون را از نظامی گرفته باشد، مشمول آن قاعده است که در ذیل سلخ و المام گفتیم، چرا که انصافاً آن مضمون را سعدی بهتر و جامع‌تر پرورانده و جامه کلام جامع بر آن پوشانیده است.

### توضیح:

۱- پیدا است که در مورد اقتباس از احادیث مأثوره و آیات قرآنی، احتمال سرقت نمی‌رود، و همچنین اقتباس اشعار معروف و آثار گویندگان مشهور نیز اکثر از تهمت سرقت مبرا است، چه خود این شهرت و معروفیت قرینه‌ی است که قصد انتحال و سرقت در کار نبوده است، و همین اشتها و معروف بودن شعر و شاعر برای قرینه اقتباس کافی است، نظیر پنج شین فردوسی و سعدی که مثال آوردیم.

و همچنین است بسیاری از عبارات گلستان و بوستان و غزلیات سعدی و دیوان حافظ و منظومه مثنوی مولوی و نظایر آن که پیش ارباب ادب معروف و مشهور است، چندان که هیچکس جرأت سرقت و انتحال آن را ندارد.

۲- گاهی از کلام اقتباس شده، معنی اصلی مراد نیست، بلکه متضمن ایهام و توریه است، نظیر همان بیت قبل:

از سر شب تا سحر بر آن رخ چون آفتاب      برفشاندم زلف او حتی تَوَارَثَ بِالْحِجَابِ  
اقتباس از آیه شریفه: فَقَالَ أَنَّىٰ أُجِيبُكَ حُبَّ الْخَيْرِ عَن ذِكْرِ رَبِّي حَتَّىٰ تَوَارَثَ بِالْحِجَابِ.  
(سوره ص ج ۲۳ آیه ۳۲) «مربوط به داستان حضرت سلیمان و سان دیدن اسبان و اشتغال بدین امر تا پس از غروب آفتاب و پنهان شدن خورشید در پس پرده تاریک شام.»  
اما شاعر این جمله را در این بیت با توریه و ایهام، توأم ساخته و مقصودش پنهان شدن آفتاب رخسار محبوب است در زیر پرده سیاهی زلف شب رنگ.

۳- گاه برای تصحیح وزن در کلام اقتباس شده، تغییری داده باشند، و در این حال نیز از حدّ و مرز اقتباس بیرون نیست. چنانکه مولوی گفته است:

هجو ابلیسی که می‌گفت ای سلام      رَبِّ أَنْظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامِ  
اقتباس از آیه سوره حجر: رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ.  
نیز مولوی گفته است:

کوه طور اندر تجلی خلق یافت      تا که می نوشید و می‌را برنتافت  
ضَارَ دَكَاً مِنَّهُ وَأَنْشَقَّ الْجَبَلِ      هَلْ رَأَيْتُمْ مِنْ جَبَلٍ رَفِصَ الْجَمَلِ  
اقتباس از آیه: فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ، جَعَلَهُ دَكَاً وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا. (سوره اعراف ج ۹، آیه ۱۴۳)  
«یعنی چون ظهور کرد و بتابید نور پروردگار او (موسی) برکوه، آن را درهم خرد کرد و پست و هموارش ساخت و موسی بیهودش بیفتاد.»  
توضیحاً اقتباس از آیه شریفه: وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ که در امثله اقتباس از همای شیرازی نقل شد، نیز مشمول همین نوع تغییر است.

۴- باز تأکید می‌کنم که عمل سرقت و انتحال ادبی و اخذ و اقتباس نه چندان با مسامحه و سهل انگاری و فراخ مشربی است که دزدیها و غارتگریهای واضح را حمل بر اقتباس کنیم، و نه چندان با خشکی و خشونت و تند و تلخی توأم است که به محض تشابه دو لفظ یا دو ترکیب یا همینکه دو معنی و دو مضمون نزدیک به یکدیگر باشد، به شیوه مغرضان و منتقدان بی بصیرت، تهمت سرقت بر آن ببندیم.<sup>(۱)</sup>

۱- نظیر رساله‌ی که سراج‌الدین علی خان آرزوی اکبر آبادی هندی در سرقات شعری شیخ محمدعلی حزین لاهیجی اصفهانی (متوفی ۱۱۸۰ ه.ق.) نوشته و اکثر ناصواب و برف انبار، و به تعبیر متداول آن عصر «ستم حریفی» است.

## توارد

توارد که آن را توارد خاطرین (به صیغهٔ تثنیهٔ عربی) نیز می‌گویند، در اصل به معنی رسیدن دو نفر است با یکدیگر در یک جای، و از یک سرچشمه آب گرفتن، و در اصطلاح آن است که دو شاعر بدون اطلاع و آگاهی از حال و سخن یکدیگر شعری را عیناً مثل هم ساخته باشند، چنانکه در نظر اشخاص جاهل، مورد تهمت سرفت باشد.

توارد در یک مصراع بسیار اتفاق می‌افتد، و در یک بیت تمام نیز مسلم و محقق است، چنانکه برای خود این حقیر در «غزل طرحی» انجمن شعرای اصفهان با یکی از اساتید گویندگان آن انجمن اتفاق افتاد.<sup>(۱)</sup>

اما در بیش از یک بیت، اگر اتفاق بیفتد سخت نادر و شگفت‌انگیز است، و در اکثر از دو بیت نگفته‌اند.

باید دانست که توارد خاطرین بیشتر در اوزان و قوافی محدود و ردیف‌های مشکل و در موردی که میدان سخن تنگ باشد، اتفاق می‌افتد، و در فراخی مجال، توارد کمتر است.

۱- توضیحاً انجمن شعرا مجمعی بود که همه هفته در روز و ساعت مین در منزل یک نفر به طور ثابت یا هر هفته در منزل یکی به طور سیار تشکیل می‌شد و اساتید و مبتدیان هر دو در آن شرکت می‌کردند. و رسم این بود که در پایان انجمن، یعنی بعد از آنکه شعر هر کسی خوانده و نقادی شده بود، برای هفتهٔ بعد، شعری را از اساتید قدیم، معین می‌کردند که سرمشق وزن و قافیه بود و همه شعرا بر همان وزن و قافیه غزل خود را برای هفتهٔ بعد می‌ساختند. آن شعر را که برای سرمشق و به قول معروف «انگاره» معین شده بود، «غزل طرحی» می‌گفتند.

و نیز شرط و قرار بر این بود که شعرای انجمن در اثنای آن هفته، مخصوصاً «غزل طرحی» ساخته خود را برای یکدیگر نخوانند و بگذارند که فقط در انجمن با حضور همهٔ شعرا خوانده شود.

در آن ایام که در اصفهان انجمن ثابت در منزل مرحوم میرزا عباس خان شیدای اصفهانی (متوفی ۱۳۲۸ شمسی و ۱۳۶۹ قمری) روزهای جمعه طرف عصر تشکیل می‌شد و این حقیر نیز با اشتغال به طلبگی و تحصیل در مدرسهٔ «نیاورده» همه هفته در آن شرکت می‌کردم، یک بار که غزل طرحی از طیب اصفهانی بود:

غمست در نهانخانهٔ دل نشیند      به نازی که لیلی به محمل نشیند

مطلع غزل این حقیر که آن تاریخ در عنفوان جوانی بودم با مرحوم حاج محمد کاظم غمگین اصفهانی که از مشایخ شعرای آن زمان بود و دیوانش با مقدمهٔ حقیر به طبع رسیده است عیناً و تمام و کمال، توارد شده بود، با اینکه در اثنای هفته ابتدا یکدیگر را ندیده بودیم و از حال و وضع یکدیگر اطلاع نداشتیم:

چنان در خم زلف او دل نشیند      که دیوانه اندر سلاسل نشیند

این اتفاق نیز ممکن است که در اثر ممارست دواوین و معاشرت با ارباب سخن، شعری را که در جایی خوانده یا از کسی شنیده باشند، در زوایای تو در توی مخزن حافظه و خیال پنهان مانده باشد و احیاناً به طور ناخودآگاه از پرده تاریک ذهن به پرده روشن افتد، و خود را به صورت شعر تازه بر طبع شاعر جلوه دهد، به طوری که یقین کند که از خود او و مولود فکر و خیال تازه اوست، و حال آنکه از ذخایر و پس اندازهای خزانه حافظه اوست که ناگهان در ذهن و خیال او، خطوط و ظهور کرده است.

### تتبع و تقلید

تتبع و تقلید در اصل پی‌جویی و پیروی کردن است و اینجا مقصود، ممارست و بسیار خواندن دیوان شعر و پیروی کردن از سبک و اسلوب سخن یکی از شعر است. افراط در این کار نیز ممکن است احیاناً منتهی به عملی گردد که مظنه تهمت سرقت باشد، به همان دلیل که در توارده گفتیم، یعنی گنجور حافظه او، در خزانه خیال مضامین و ترکیبات گوینده مقتدا و پیشوای او را در گوشه‌های تنگ و تاریک خانه‌های تو در توی خود که بکلی از انظار و حتی از نظر خود صاحب حافظه پنهان است، مخفی بدارد، و گاهگاه آن را از پرده تاریک اختفا، بیرون بیاورد و بر طبع شاعر چنان عرضه بدهد، که بندارد، مضمونی تازه و ترکیب بدیع از ساخته‌های طبع و پرداخته‌های فکر خود اوست و همان را در اشعار خود بیاورد، چنانکه از پیروان مفرط پاره‌یی از سبکها و مکتب‌های ادبی، دیده‌ایم که گاهی خود به خود و بدون اراده و اختیار، عین مضامین و ترکیبات و احیاناً تمام یک مصراع یا یک بیت را از گوینده مقتدای خود گرفته‌اند بدون اینکه قصد سرقت یا خیانت ادبی داشته باشند.

تتبع و تقلید آثار نثر نیز در حکم منظومات است و در هر دو مورد، از سرقت حافظه و غفلت ذهن و طبع، و به اصطلاح فلسفه خوان‌های جدید «وجدان مغفول» غفلت نباید داشت. والله الموفق.

### عقیده صاحب المعجم در سرقات شعری

آنچه گفتیم تلفیقی از نظر شخصی خود ما با نوشته جمهور ادبای قدیم، مانند سکاکی صاحب مفتاح‌العلوم<sup>(۱)</sup> و خطیب قزوینی، صاحب تلخیص‌المفتاح<sup>(۲)</sup> و تفتازانی صاحب

۱- ابویعقوب یوسف بن ابی‌بکر خوارزمی مؤلف کتاب مفتاح‌العلوم که شامل ۱۲ علوم از فنون ادبی است. (ولادتش ۵۵۵

مطول<sup>(۱)</sup> بود.

امام شمس‌الدین محمد بن قیس رازی، در کتاب المعجم که در نیمه اول سده هفتم هجری تألیف شده است، فصلی درباره سرقات شعری می‌نویسد که خلاصه‌اش بدین قرار است:

وی می‌گوید: سرقات شعر چهار نوع است: انتحال و سلخ و الام و نقل:

۱- اما انتحال آن باشد که شعر دیگری را مکابره بگیرد و شعر خویش سازد بی تغییری و تصرفی در لفظ و معنی آن، یا به تصرفی اندک. چنانکه بیتی بیگانه به میان آن درآرد یا تخلص بگیرد.

۲- اما سلخ چنان باشد که لفظ و معنی فراگیرد و ترکیب الفاظ آن بگیرد و بر وجهی دیگر ادا کند.

۳- و اما الام آن است که معینی فراگیرد و به عبارتی دیگر و وجهی دیگر بکار آرد.

۴- و اما نقل آن است که شاعر معنی شاعری دیگر، بگیرد و از بابتی به بابتی دیگر برود، و در آن پرده بیرون آرد.<sup>(۲)</sup>

به طوری که پیش هم اشاره کردیم، نقل و الام را می‌توان در تحت یک عنوان داخل کرد، زیرا در الام نیز نقل مضمون بیت دیگری است، به عبارت و وجهی دیگر؛ و آن وجه شامل تغییر موضوع در ابواب نظم از مدح و هجا و شکر و شکایت و امثال آن نیز می‌شود.

و آنگهی دانستیم که بعضی اقسام نقل که صاحب المعجم جزو سرقت شمرده، علی‌التحقیق از حد و مرز سرقت بیرون است.

### محتسب در بازار است

«توهمی پوشی و، او رسواتر است»

از این نکته غافل نباید بود که سرقات ادبی چنان نیست که بر همه کس و در همه حال و برای همیشه پوشیده و مکتوم بماند، و به قول صاحب المعجم، «ملک مردم به تصرف فاسد، تملک

۲- جلال‌الدین محمد بن عبدالرحمن قزوینی صاحب کتاب تلخیص المفتاح است که خلاصه‌یی از بعضی فنون مفتاح سکاکی است. (وفاتش ۷۳۹).

۱- تفتازانی، سعدالدین مسعود بن عمر خراسانی از مشاهیر علمای قرن هشتم هجری است که تألیفات بسیار دارد از آنجمله دو شرح مختصر و مطول بر تلخیص المفتاح نوشته و کتاب مقاصد در فن کلام و تهذیب و شرح شمسیه در منطق هم از مؤلفات اوست. وفات تفتازانی در سال ۷۹۲ هجری اتفاق افتاده و قبرش در سرخس است.

۲- المعجم، ص ۳۴۵-۳۴۰، طبع طهران.

نپذیرد»، و دیر یا زود، محتسب در بازار می آید و غل و غش ها همه مکشوف و خیانتها آشکار و سارقان ادبی رسوا و شناخته خواهند شد.

چه بسا که در روزگاران قدیم، گوینده یا نویسنده‌ی دستبرد به زاده‌های طبع و قلم‌گوینده و نویسنده‌ی دیگر زده است و امروز پیش ما راز او برملا و آشکار می‌شود، باید بدانیم که دزدیهای پنهانی امروز نیز دیر یا زود از پرده بیرون خواهد افتاد، پس جوانان موزون طبع نوکار را سفارش می‌کنم که خود در صدد ابتکار و زاینده‌گی فکر و طبع خود باشند و گرد انتحال و اقتباس و حتی تقلید و تتبع آثار دیگران نگردند، و ملاحظه کنند که حکیم نظامی که او را یکی از ارکان خسته ادب فارسی شمرده‌اند: فردوسی، نظامی، مولوی، سعدی، حافظ چون گنجینه‌ی مالا مال گهر در طبع و فکر خداداد زاینده خود داشت، از عاریت و دستبرد به زاده‌های طبع دیگران بی نیازی نشان می‌دهد، حتی تقلید و تتبع گوینده‌ی دیگر را هم عار می‌شمارد و به قول خودش، آنچه را که دیگران گفته بودند، دوباره «اندیشه مال» خود نمی‌کند، و می‌گوید:

آنچنان رفت عهد من ز نخست	با که؟ با آن که عهد اوست درست
کسانچه گوینده دگر گفته‌ست	ما به می خورد نیم و او خفته‌ست
بازش اندیشه مال خود نکنم	بد بود، بد خصال خود نکنم
تا توانم چو باد نوروزی	نکنم دعوی کهن دوزی

(نظامی: هفت پیکر)

خوشبختانه در همین زمان و در همین روزگار حاضر هنوز دانشمندان خبیر و نقادان بصیر داریم که در گوشه و کنار خاموش نشسته‌اند و دزدان ادبی و انواع سرفات را به چشم بصیرت می‌بینند و می‌دانند، و پوشش‌های عاریت را از جامه‌ی اصلی و اطفال سر راهی را از فرزندان صلیب گوه‌ری باز می‌شناسند و به مراعات علل و مصالحی که شرحش در خور مقام نیست، مصداق گفته‌ی حافظ شده‌اند:

گر چه از آتش دل چون خم می در جوشم	مهر بر لب زده خون می‌خورم و خاموشم
و با این احوال امیدوار باید بود که یوم تَبَلَى السَّرَّائِرِ پیش آید و پنهانیا همه آشکار گردد.	
ستر چون در پشم و پنبه آذر است	تو همی پوشی و، او رسواتر است
چون بکوشم تا سرش پنهان کنم	سر بر آرد چون علم، کاینک منم

\*\*\*

حیله‌های تیره اندر داوری	پیش بینایان چرا می‌آوری؟
هر چه در دل داری از مکر و رموز	پیش ما پیدا و رسوا همچو روز

گسر بپوشیمش ز بنده پروری      تو چرا بی رویی از حد می‌بری  
 از خداوند قادر متعال باید خواست که سایه آن قبیل دانشمندان حقیقی را تا ابد از سر علوم  
 و ادبیات کشور ما کوتاه نکند، که وجود ایشان میزان حق و باطل و ترازوی سنجش عالم و جاهل  
 است. رَجِمَ اللَّهُ الْمَاضِيْنَ مِنْهُمْ وَ أَبْقَى الْخَاطِرِيْنَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِيْنَ.

\*\*\*

فصل سرقات ادبی خاتمه یافت؛ اینک فصلی مختصر در مصطلحات معروف ادبی که زبانزد اهل  
 شعر و ادب است می‌نویسم و تألیف خود را پایان می‌دهم. وَاللَّهُ الْمَوْفِقُ.

@ghazalshermahdishabani